

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

امكان تخير در اجرای اصول عملیه در اطراف علم اجمالی

پس از نقل کلام محقق نایینی در مورد امکان تخییر و نقد آن به این نتیجه رسیدیم که از نظر صناعی مشکلی برای پذیرفتن تخییر نیست و میتوان تخییر من حیث الدلیل را پذیرفت. یعنی خود ادله استصحاب در اطراف علم اجمالی علی نحو التخییر جاری می شود و اطلاق هر کدام مقید به عدم اجراء دیگری میشود. برای مثال دو ظرف وجود دارد و ما علم اجمالی داریم یکی از این دو تا نجس است، اگر هر کدام مسبوق به طهارت باشند می توانیم در هر کدام استصحاب طهارت را جاری کنیم به نحو تخییر. بگوئیم این ظرف قبلاً پاک بوده و شک می کنیم که نجس شده یا نه؟ استصحاب طهارت. اما این استصحاب طهارت اطلاق داشت چه در طرف دیگر اصل جاری بکنیم و چه جاری نکنیم. گفتیم بیائیم این اطلاقی را مقید کنیم به عدم اجرای اصل در طرف دیگر، این نتیجه ی تخییر بود.

اشکالات قول تخییر

در کتاب دراسات فی الاصول العملیة (جلد سوم صفحه 228) سه اشکال نسبت به تخییر مطرح شده است، ببینیم آیا این اشکال ها قابل جواب است یا نه؟ و اگر بتوانیم این اشکالها را جواب بدهیم دیگر قول به تخییر مشکلی ندارد و ما می توانیم بگوئیم از نظر ادله در اطراف علم اجمالی اصول عملیه علی نحو التخییر جریان پیدا می کند. عرض کردم قبلاً هم که کلام مرحوم محقق نائینی را بیان کردیم، ایشان در آنجا فرمود که زمان ما این نظریه در ذهن طلبه ها و فضلا زیاد جا افتاده، یعنی همین نظریه ی تخییر، ایشان فرمود آن زمان این چنین بوده و بعد فرمودند با این بیانی که ما داریم ذکر می کنیم ریشه ی قول به تخییر زده می شود که ملاحظه کردید آن بیان مرحوم نائینی بیان تامی نبود و این نکته را برای این عرض کردم که این قول به تخییر طرفداران زیادی داشته است. بنابراین تا اینجا هم که ما دلیل مرحوم نائینی را جواب دادیم، اگر بتوانیم این سه اشکال را هم پاسخ بگوئیم قول به تخییر ثابت میشود.

اشکال نخست این است که شما می گوئید (مثال نجاست دو ظرف آب را در ذهن داشته باشید) در هر يك استصحاب طهارت جاری بشود مقید به عدم اجرا در طرف دیگر. اگر کسی هیچ يك از این دو طرف را مرتکب نشود، نه از این ظرف بخواد استفاده کند و نه از آن ظرف، نتیجه اش این است که در هر کدام ترخیص بالفعل موجود باشد، چون ظرف دیگر را نمی خواهی استفاده کنی در این ظرف بالفعل ترخیص وجود دارد و بالعکس؛ «عند ترك كليهما» «عند الاجتناب عن كليهما» این تالی فاسد را دارد، کدام تالی فاسد؟ لزوم اینکه در هر دو طرف ترخیص فعلی باشد. ترخیص فعلی فی الجانبین باشد. در حالی که این با علم اجمالی ما سازگاری ندارد، ما یقین داریم یکی از این دو تا نجس است، این راه تخییر و قول به تخییر در چنین فرضی مستلزم

وجود ترخیص در هر دو هست، در حالی که ما یقین داریم یکی از اینها نجس است. پس اشکال این شد که در آنجایی که شما هیچ طرفی را نمی‌خواهید مرتکب شوید، لازم می‌آید هر دو بالفعل ترخیص داشته باشند و این ترخیص فعلی در هر دو با علم اجمالی سازگاری ندارد، شما می‌گوئید یکی از این دو تا نجس است یعنی یکی از این دو تا لزوم اجتناب دارد، اگر بگوئیم در هر دو ترخیص هست، با این لزوم اجتناب عن احدهما سازگاری ندارد.

پاسخ صاحب منتقی الاصول به اشکال نخست

صاحب منتقی الاصول این سه اشکال را در کتابش آورده و پاسخ داده است. ایشان اینچنین جواب دادند که این اشکال به عینه همان اشکالی است که در باب ترتب من الجانبین مطرح می‌شود، بحث ترتب که در ذهن شریف آقایان هست و ما هم سال‌های قبل مفصل بحث کردیم. يك امر داریم «صلّ» يك امر هم داریم «أزل النجاسة عن المسجد». این آدمی که رفته به مسجد نمی‌تواند در نماز واحد هر دو را امتثال کند، آنجا اگر گفتیم یکی اهم است، معنایش این است که وجوب فعلی اهم مقید است به ترك مهم، وجوب فعلی ازاله‌ی نجاست اگر اهم باشد مقید است به ترك صلاة، یا عدم وجوب صلاة.

در این مثال که یکی اهم است و یکی مهم، می‌گویند ترتب من جانب واحد، در جایی که اهم و مهم در کار نیست می‌گویند ترتب من الجانبین است، یعنی وجوب این مقید به عدم امتثال دیگری است، وجوب صلاة مقید به عدم امتثال ازاله نجاست است و وجوب ازاله نجاست هم مقید به عدم امتثال صلاة است، می‌شود ترتب من الجانبین. ترتب یعنی وجوب یکی مترتب بر عدم امتثال دیگری. یا البته

تعبیر دیگری هم می‌کنند مثلاً می‌گویند وجوب فعلی مهم مترتب بر ترك اهم است، شما حالا اگر آمدید ازاله‌ی نجاست را ترك کردید آن وقت «صلّ» وجوب فعلی پیدا می‌کند منتهی مترتب بر عدم امتثال ازاله‌ی نجاست است. حالا در جایی که اهم و مهم نباشد می‌شود ترتب من الجانبین، در ترتب من الجانبین، یعنی اگر رفتی سراغ نماز، وجوب فعلی نماز مترتب است بر عدم امتثال ازاله‌ی نجاست. اگر رفتی سراغ ازاله‌ی نجاست، وجوب فعلی ازاله‌ی نجاست مترتب بر عدم امتثال صلاة است. پس هر کدام وجوب فعلی‌شان مترتب بر عدم امتثال دیگری است.

آن وقت آنجا این اشکال مطرح می‌شود که حالا اگر کسی رفت به مسجد نه نماز خواند و نه ازاله‌ی نجاست کرد، اگر شما ترتب من الجانبین را قائل شوید، کسی که به مسجد می‌رود نه نماز می‌خواند و نه ازاله‌ی نجاست می‌کند، باید بگوئید دو تا وجوب فعلی اینجا هست برای اینکه گفتید وجوب نماز آنجایی است که ازاله را ترك کند، پس این الآن ازاله را ترك کرده و نماز باید برایش وجوب فعلی داشته باشد. وجوب ازاله آنجایی است که نماز را ترك کند، نماز را الآن ترك کرده پس باید ازاله هم وجوب فعلی داشته باشد. بگوئیم چه اشکال دارد این آدمی که رفت به مسجد نه نماز خواند و نه ازاله‌ی نجاست کرد، دو تا وجوب فعلی بر او باشد؟

می‌گویند اشکال این است که طلب الضدین می‌شود، لازمه‌اش این است که در زمان واحد دو تا فعلی که ضد یکدیگرند، این اگر بخواهد نماز بخواند نمی‌تواند ازاله‌ی نجاست کند، اگر بخواهد ازاله‌ی نجاست کند نمی‌تواند نماز بخواند، ضد در عالم واقع با هم جمع نمی‌شود. پس اگر هر دو وجوبشان فعلی است، باید بشود طلب الضدین، و طلب الضدین محال. چرا محال است؟ برای اینکه طلب و امر در جایی است که مولا بتواند مخاطب را تحریک کند به سوی عمل، اینجایی که مخاطب یا نماز یا ازاله‌ی نجاست را بیشتر قدرت ندارد، این یا می‌تواند تحریک به نماز کند یا ازاله. اگر بخواهد به هر دو تحریک کند می‌شود طلب الضدین و این محال است.

این اشکال را در مسئله‌ی ترتب مطرح میکنند و آنجا می‌گویند طلب الضدین اگر مشروط باشد هر کدام به طرف ضد دیگر اشکالی ندارد، مولا بگوید من در زمان واحد طلب می‌کنم صلاة را مشروطاً لترك الازالة، ازاله را مشروطاً بترك الصلاة، اگر هر کدام مشروط به ترك دیگری باشد، می‌گویند اشکالی ندارد، در اینجا هم در ما نحن فيه در مسئله‌ی تخییر می‌گوئیم اجرای استصحاب مشروط است به عدم اجرای اصل در طرف دیگر. مسئله عنوان مشروط را دارد.

اشکال مستشکل این است که آنجایی که هر دو را اجتناب کند، هر دو ترخیص فعلی باشد و این ترخیص فعلی با آن علم اجمالی سازگاری ندارد، در کتاب منتقی هم فرمودند این اشکال بعینه همان اشکالی است که در بحث ترتب من الجانبین است و همان جوابی که در ترتب من الجانبین داده می‌شود همان جواب را در اینجا مطرح می‌کنیم.

رد سخن صاحب منتقی الاصول

حالا به نظر شما آیا این جواب درست است یا نه؟ می‌گوئیم طلب الضدین هر کدام مشروط به ترك دیگری است، اگر طلب الضدین به این نحو نباشد محال است، اما اگر مولا بگوید من تو را تحريك می‌کنم به نماز مشروط به ترك ازاله، تحريك می‌کنم به ازاله، مشروط به ترك نماز، این چه اشکالی دارد؟ این جواب در آنجا جواب کافی و وافی است، اما در ما نحن فيه می‌گوئیم آنجایی که هر دو را ترك می‌کند باید يك ترخیص فعلی در هر دو طرف باشد، یعنی هم در این ظرف استصحاب جاری بشود و هم این ظرف، در زمان واحد. هم در این طهارت است و هم در این طهارت در زمان واحد، در حالی که ما علم به نجاست یکی از این دو تا داریم، آیا آن جواب در اینجا به نظر شما جاری است؟

اینجا به نظر می‌رسد صاحب کتاب منتقی درست دقت فرمودند و نظیر آوردند ما نحن فيه را به مسئله‌ی ترتب من الجانبین، اما در بحث ترتب من الجانبین مسئله‌ی طلب الضدین و مسئله‌ی داعویت در کار است و از همین راه مشروط کردن می‌شد جواب بدهیم، اما اینجا می‌گوئیم لازمه‌اش این است که وقتی هر دو را ترك می‌کند در هر دو طهارت جاری بشود بالفعل، هر دو ظاهر بشود و این با معلوم بالاجمال سازگاری ندارد، معلوم بالاجمال ما این است که قطعاً یکی از این دو تا نجس است، اینجا اصلاً بحث طلب الضدین نیست، بحث اینکه بگوئیم حالا این مشروط به عدم دیگری است و از این راه ما بخواهیم بیائیم حل کنیم به نظر ما صحیح نیست. آیا جواب دیگری می‌شود در اینجا پیدا کرد؟

پاسخ استاد به اشکال نخست

جواب همان است که در باب جمع حکم ظاهری و واقعی گفته میشود، این تخییری که ما در اینجا درست می‌کنیم يك تخییر ظاهری است، می‌گوئیم این دو طهارت تخییراً فعلی، اما ظاهری است وقتی تخییر تخییر ظاهری شد شما همان جواب‌هایی که برای جمع بین حکم ظاهری و واقعی دارید اینجا هم مطرح کنید. علم اجمالی ما معیناً به این طرف تعلق پیدا نکرده یا به آن طرف. یکی از این دو تا نجس است به علم اجمالی، بعد هم می‌گوئیم يك تخییر ظاهری در اینجا وجود دارد، شما اگر تخییر واقعی را بخواهید بگوئید اینجا باز مشکل پیدا می‌کند، بگوئیم ما واقعاً مخیریم در اجرای اصل در این دو طرف. اما وقتی تخییر شد تخییر ظاهری، همان حرف‌هایی که در جای خودش در جمع بین حکم واقعی و ظاهری بیان می‌کنند همان حرف را هم باید در اینجا مطرح کرد، این به نظر ما جواب از این اشکال می‌شود. همه حرف ما این است که تخییر ظاهری با علم به نجاست واقعی منافات ندارد و مشکل جایی مطرح میشود که این تخییر واقعی باشد.

اشکال دوم: صاحب کتاب دراسات می‌گوید با تصریح بر اینکه این تخییر یک حکم ظاهری است می‌گوید: يك قانون داریم در

حكم ظاهري كه حكم ظاهري «لابد و أن يَحتمَل مطابقته للواقع» شما هر جا آمديد يك حكم ظاهري جاري كرديد قانون حكم ظاهري اين است كه بايد احتمال مطابقتش با واقع را بدهيد، در حالي كه شما اين طهارت مشروط را مي خواهيد در اینجا جاري كنيد، اين اصلاً احتمال مطابقتش با واقع نمي رود. در توضيح اشكال مي گويند شما وقتي دو تا ظرف داريد مي دانيد يكي از اينها واقعاً حرام است و يكي هم واقعاً مباح است، اما مشخص نيست کداميك از اين دو تاست. آيا اینجا مي توانيد بگوئيد آنكه حرام است مقيد است به ترك آنكه مباح است، آنكه حرام است حرام است، چه مباح را ترك كنيد و چه نكنيد، و آنكه واقعاً مباح است مقيد است به ترك حرام، مي گوئيم نه! آن مباح هم واقعاً مباح است و مقيد به ترك ديگري نيست، مشروط نيست. شما در تخير؛ مي آييد براي ما يك حكم مشروط مي آوريد مي گوئيد طهارت مشروط. اگر هم واقعاً اين ظرف در عالم واقع طاهر باشد اما طهارت مشروط ندارد، پس اين مطابق با واقع نيست، شما با تخير، يك طهارت مشروط يا اباحه ي مشروط مي آوريد، در حالي كه اگر در واقع هم مباح باشد يا طاهر باشد، آن اباحه و طهارت مشروط نيست و ما قانون داريم حكم ظاهري بايد مطابق با واقع باشد. پس اين دو طهارتي كه در اين دو طرف هست، اين دو اباحه ي كه در اين دو طرف هست علي نحو التخير، چون هر کدام مشروط است هيچ يك مطابقت با واقع ندارد. احتمال مطابقت با واقعش هم نمي دهيم، در حالي كه قانون حكم ظاهري اين است كه شما اگر گفتيد شك دارم اين پاك است يا نجس، مي گوئيم پاك است، يعني احتمال دارد كه واقعاً پاك باشد، اين اشكال دوم.

پاسخ صاحب منتقى الاصول به اشكال دوم: صاحب منتقى در جواب فرمودند اين قانون و كبري درست است كه هر حكم ظاهري لابد أن يَحتمَل مطابقته للواقع، ولي سؤال ما اين است كه اين قانون از كجا آمده است؟ آيا روايت يا آيه ي اين قانون را براي ما آورده است يا عقل؟ روشن است كه عقل مي گويد. عقل از كجا مي گويد؟ عقل مسئله را مي آورد در معذريت و منجزيت، مي گويد اين حكم ظاهري است، اگر مطابق با واقع درآمد منجز و اگر مخالف با واقع درآمد معذر. ايشان مي گويد اين قانون را چه كسي براي ما آورد؟ عقل. از عقل سؤال كنيم شما كه مي گوئيد حكم ظاهري بايد با حكم واقعي مطابقت كند در جميع خصوصيات بايد مطابقت كند يا نه؟ في الجملة هم اگر مطابقت كند كافي است، ايشان مي گويد اگر به عقل مراجعه كنيد عقل مي گويد اگر حكم ظاهري في الجملة مطابقت كند يعني اگر اين طهارت است آنجا هم طهارت باشد، اما در اطلاق و اشتراط با هم اختلاف داشته باشند، مي گوئيم آن اختلاف اشكالي ندارد، اينجايي كه مي گوئيم اين طاهر است احتمال مي دهيم در واقع طاهر باشد، حالا اگر در واقع هم طاهر بود آن طهارتش مطلق است، اين طهارتش مشروط است، اينها ضرري واقع نمي كند. عقل مي گويد قانون لزوم احتمال مطابقت حكم ظاهري با واقعي است في الجملة، اما در تمام خصوصيات لازم نيست. آن وقت نظير مي آورند كه در باب استصحاب «لا تنقض اليقين بالشك» مي گويد الآن هم كه شما شك داريد، همان حكم يقين سابق را جاري كن، منتهي الآن كه جاري مي كني به خاطر اين است كه مسبوق به يقين است، الآن مي گوئيم اين شيء قبلاً پاك بوده و الآن شك مي كنيم نجس است يا نه؟ استصحاب طهارت مي كنيم، اين طهارت يك قيدي دارد، قيدش اين است كه لآنه كان مسبوقاً باليقين، اما طهارت سابق خودش چنين قيدي ندارد، اما اين طهارت است و آن هم طهارت است.

بنابراين مي فرمايند در اصل حكم مطابقت كند ولو در اطلاق و اشتراط نكند اشكالي ندارد و اين جواب انصافاً جواب تامي است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين